

بازشناسی سه‌گانه بندهای تعهدی در متن قراردادهای بر پایه نظریه کنش‌گفتار و اصول همکاری

گرایس

چکیده

مقاله حاضر به تفکیک میان بندهایی که در متن قراردادهای تعهد حقوقی ایجاد می‌کند و بندهایی که صرفاً بیانگر نیت یا تمایل طرفین‌اند و فاقد ضمانت اجرا هستند، می‌پردازد. در بسیاری از اسناد قراردادی و مقدماتی، همچون تفاهم‌نامه‌ها و یادداشت‌های تفاهم، زبان تعهدآمیز به‌کار می‌رود، اما در واقع این بندهای الزام‌قانونی ندارند. پژوهش حاضر با تکیه بر دو بنیان نظری در فلسفه زبان، یعنی نظریه کنش‌گفتار و اصول همکاری پل گرایس، مدلی تحلیلی ارائه می‌دهد که بر اساس آن بندهای تعهدی در سه دسته متمایز بازشناسی می‌شوند. مطابق این چارچوب، زبان نه صرفاً ابزار توصیف، بلکه خود «کنش» است و در متن قرارداد می‌تواند واقعیتهای حقوقی پدید آورد. در میان انواع کنش‌های گفتاری که سرل معرفی می‌کند، «کنش‌های تعهدی» در قراردادهای اهمیت ویژه دارند، زیرا در آن‌ها گوینده با بیان گفتار، خود را به انجام عملی در آینده ملتزم می‌سازد. اصول همکاری گرایس نیز با تأکید بر معیارهای کمیت، کیفیت، ربط و شیوه، امکان ارزیابی میزان صراحت، صداقت و کارآمدی بیان تعهد را فراهم می‌آورد. پرسش اصلی مقاله این است که آیا می‌توان تنها با تحلیل زبان قرارداد و بدون اتکا به شواهد بیرونی، معیارهایی روشن و قابل اتکا برای تفکیک سه‌گانه بندهای تعهدی استخراج کرد. فرضیه پژوهش آن است که تحلیل هم‌زمان از منظر کنش‌گفتار و اصول همکاری گرایس می‌تواند نیت واقعی طرفین را آشکار کند و مبنایی زبانی برای تفکیک بندهای الزام‌آور، غیرالزام‌آور و بندهایی با کارکردهای میانی فراهم آورد. یافته‌ها نشان می‌دهد که میزان الزام‌آوری بندها بیش از هر چیز به نوع کنش زبانی مستتر در آن‌ها و نحوه رعایت اصول همکاری گرایس وابسته است. بندهایی که ساختار آن‌ها متضمن کنشی تعهدی است و در بیان آن صراحت، کفایت و ربط رعایت شده، واجد آثار الزام‌آور تلقی می‌شوند؛ اما بندهایی که صورت‌بندی‌شان به‌گونه‌ای است که نیت الزام را به‌روشنی افاده نمی‌کند یا با اصول همکاری هم‌خوان نیست، از منظر زبانی در شمار بندهای فاقد اثر تعهدی قرار می‌گیرند. در نتیجه، ترکیب رویکرد زبان‌شناختی و تحلیل فلسفه زبان می‌تواند ابزار مؤثری برای کشف قصد مشترک طرفین و ارزیابی دقیق‌تر اعتبار حقوقی بندهای قرارداد فراهم سازد.

کلیدواژه‌ها: نظریه کنش‌گفتار، اصول همکاری گرایس، بندهای تعهد‌آور، بندهای غیرتعهد‌آور، بندهای نیمه‌تعهد‌آور

مقدمه

قرارداد حاصل توافق و اتفاق نظر طرفین در حصول نتیجه‌ای مبنی بر اجرای تعهد یا تسلیم محصول است که دارای قوه الزام‌گر و ضمانت‌اجرای قانونی است. بی‌آنکه به زبان آید یا در قانون و متون حقوقی تصریح شود. فرض بر این است که طرفین فرصت طلبانه با آگاهی از منافع خود رابطه‌ای قراردادی را شکل می‌دهند که در یک اوج هیجان نفسانی، اراده‌ها را به هم پیوند می‌دهد و زمینه تحقق خواست درونی آن‌ها را فراهم می‌سازد. در این فرایند گذشته و آینده چندان اهمیتی ندارند و ملاک تفسیر یا قضاوت، هر آن چیزی است که در قرارداد و در لحظه تعاقد مطرح شده است (وکیلی‌مقدم، ۱۴۰۴، ۲۳۷). امروزه ضرورت وجود شفافیت (و البته همبستگی بین طرفین یک قرارداد)، یکی از مهم‌ترین شرایط کارآمدی قراردادهاست (قاسمی‌حامد و همکاران، ۱۴۰۴، ۱۰۸) در این اثنا یکی از چالش‌های بنیادین، تمییز بندهای تعهد‌آور از بندهایی است که صرفاً بیان نیت، امیدواری یا اعلام موضع طرفین هستند و به لحاظ حقوقی ضمانت اجرا ندارند. این دشواری به‌ویژه در متون مقدماتی همچون تفاهم‌نامه‌ها، یادداشت‌های تفاهم، توافق‌نامه‌ها یا

صورت جلسات مذاکرات پیش قراردادی نمود بارزتری می‌یابد؛ چرا که در چنین اسنادی، طرفین غالباً و عمداً از عباراتی استفاده می‌کنند که از نظر ظاهری تعهدآور به نظر می‌رسند؛ اما در واقع فاقد اثر الزام‌آورند. به همین دلیل، یافتن معیارهایی روشن و علمی برای تشخیص این دو دسته از بندها، هم در عرصه نظری حقوق قراردادهای و هم در عرصه عملی (دادرسی‌ها و داوری‌ها) ضرورت دارد.

نظریه کنش‌گفتار که نخستین بار توسط جان آستین مطرح و سپس توسط شاگردش جان سرل نظام‌مند شد؛ نقطه عطفی برای گشودن یک مسیر جدید در عرصه زبان‌شناسی حقوقی است. مطابق این نظریه، جملات تنها برای توصیف واقعیت به کار نمی‌روند؛ بلکه خود واجد نیرویی کنشی‌اند و می‌توانند در مقام بیان، واقعیتی اجتماعی و حقوقی را خلق کنند (Austin, 1962, 1). در پرتو این دیدگاه، بسیاری از بندهای قراردادی را می‌توان به مثابه کنش‌های گفتاری خاص در نظر گرفت و بر اساس دسته‌بندی سرل، بندهای تعهدی را از سایر بندها بازشناخت.

در کنار این چارچوب، اصول همکاری گرایس نیز چشم‌انداز دیگری برای تحلیل این بندهای قراردادی می‌گشاید. این اصول که بر کمیت، کیفیت، ربط و شیوه استوارند، معیارهایی برای سنجش کارآمدی و صداقت ارتباط زبانی فراهم می‌آورند (Grice, 2004, 47). هنگامی که یک بند قراردادی فاقد صراحت، جزئیات کافی یا ارتباط مستقیم با موضوع باشد یا عمداً از عباراتی مبهم و چندپهلوی استفاده کند، نقض این اصول آشکار می‌شود و بند مزبور از منظر حقوقی به عنوان بند غیرتعهدآور شناخته خواهد شد. در مقابل، رعایت کامل این اصول نشانه‌ای از قصد جدی طرفین برای ایجاد تعهد الزام‌آور است.

بر این اساس، نوآوری این پژوهش آن است که با بهره‌گیری هم‌زمان از نظریه کنش‌گفتار و اصول همکاری گرایس، مدلی تحلیلی برای تشخیص بندهای غیرتعهدآور قراردادهای ارائه می‌دهد. پرسش محوری آن است که آیا می‌توان صرفاً با تکیه بر تحلیل زبانی متن قرارداد، معیارهایی عینی برای جداسازی بندهای الزام‌آور از بندهای غیرتعهدآور به دست داد؟ اگر چنین است، این معیارها چگونه می‌توانند به غنای دکتین حقوق قراردادهای و ارتقای رویه قضایی یاری رسانند؟ در ادامه به ارائه پاسخ به این پرسش‌ها خواهیم پرداخت.

پیشینه تحقیق

مرور ادبیات موجود نشان می‌دهد که در حقوق و زبان‌شناسی، پژوهشی که به طور مستقیم به تحلیل بندهای تعهدآور و غیرتعهدآور قراردادهای با اتکا به نظریه کنش‌گفتار و اصول همکاری گرایس بپردازد؛ منتشر نشده است. در حوزه زبان‌شناسی حقوقی، برخی مطالعات از این چارچوب‌های نظری بهره گرفته‌اند؛ اما موضوع آن‌ها موقعیت‌های دیگری بوده است. برای نمونه، نظریه کنش‌های گفتاری سرل در موقعیت‌های حقوقی چون جلسات شورای حل اختلاف یا محاکم، به کار رفته و نشان داده شده است که، چگونه افعال گفتاری در روند حل و فصل دعاوی ایفای نقش می‌کنند؟ (رضازاده و همکاران، ۱۴۰۳، ۳۵) یا اصول همکاری گرایس در تحلیل مکالمات دادگاه‌ها به کار گرفته شده است؟ (همانجا). این آثار نشان می‌دهند که استفاده از ابزارهای زبان‌شناسی در تحلیل گفتمان حقوقی در ایران سابقه‌ای بسیار محدود دارد و دامنه آن به قراردادهای تسری نیافته است. در سوی دیگر، ادبیات حقوقی ایران درباره

قراردادها بیشتر بر بحث الزام‌آوری یا عدم الزام‌آوری توافق‌های مقدماتی، تفاهم‌نامه‌ها و یادداشت‌های تفاهم متمرکز بوده است. در این مطالعات، پرسش اصلی آن است که، آیا چنین اسنادی به موجب قواعد عمومی قراردادها (مواد ۱۰ و ۱۹۰ قانون مدنی) و رویه قضایی، قابلیت ایجاد تعهد الزام‌آور دارند یا خیر؟ این آثار اگر چه از حیث حقوقی اهمیت دارند، اما فاقد رویکرد زبان‌شناختی‌اند و تحلیل خود را صرفاً بر مبنای اصول و قواعد حقوقی سامان می‌دهند. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که در ادبیات فارسی تاکنون پیوند میان این دو خط پژوهشی، یعنی استفاده از نظریه‌های زبان‌شناسی کاربردی برای تبیین دقیق‌تر ماهیت بندهای تعهد‌آور و غیرتعهد‌آور قراردادها، مغفول مانده است و پژوهش حاضر می‌کوشد این خلأ را پر کند.

روش‌شناسی تحقیق

روش‌شناسی این پژوهش بر مبنای مطالعه‌ای نظری و تحلیلی سامان یافته است. در این راستا، از چارچوب‌های کلاسیک فلسفه زبان و زبان‌شناسی کاربردی، به ویژه نظریه کنش‌گفتار آستین و سرل و اصول همکاری گرایس، برای تبیین امکان تفکیک بندهای تعهد‌آور و غیرتعهد‌آور قراردادها بهره گرفته می‌شود. بدین سان، پژوهش حاضر داده‌محور یا مبتنی بر بررسی میدانی نیست؛ بلکه با اتکا به منابع اصلی و تحلیل مفهومی، مدلی تئوریک برای کاربرد این نظریه‌ها در حوزه حقوق قراردادها ارائه می‌کند.

۱- نظریه کنش‌گفتار^۱

پیش از ظهور نظریه کنش‌گفتار، تلقی غالب در فلسفه زبان، تحت تأثیر پوزیتیویسم^۲ یا اثبات‌گرایی منطقی شکل گرفته بود. پوزیتیویست‌ها، خاصه اعضای حلقه وین^۳ مانند رادلف کارنپ^۴ و موریتس شلیک^۵، زبان را صرفاً ابزار بازنمایی واقعیت تلقی می‌کردند و ارزش معنایی یک گزاره را در گرو قابلیت صدق‌پذیری آن می‌دانستند.^۶ بدین معنا که گزاره، زمانی معنادار است که یا برآمده از قواعد منطق و زبان باشد یا بتوان آن را به نحوی در تجربه حسی آزمود.^۷ در این دستگاه، زبان معتبر همان زبان علم بود و رسالت آن صرفاً بیان گزاره‌های توصیفی صدق‌پذیر قلمداد می‌شد. به همین سبب، سایر گونه‌های زبانی همچون اوامر، وعده‌ها، اعلام‌ها و اظهار احساسات که در ذات خود فاقد قابلیت صدق یا کذب‌اند یا اساساً فاقد معنا دانسته می‌شدند یا صرفاً به مثابه ابراز احساس و برانگیزاننده رفتار تلقی می‌گردیدند. چنین رویکردی زبان را به بستر حمل قضایا فرومی‌کاست و ابعاد هنجاری و کنشی آن را نادیده می‌گرفت.

¹ Speech Act Theory

² Positivism

³ Vienna Circle

⁴ Rudolf Carnap

⁵ Moritz Schlick

^۶ برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: Rudolf Carnap, *Philosophy and Logical Syntax*, Carnegie Mellon University, 1935

^۷ در حقیقت از این اصل به عنوان اصل تحقق‌پذیری یا *Verification Principle* یاد می‌شود و در جای‌جای آثار نویسندگان مکتب وین مشهود است. برای پیش‌تر

مراجعه کنید به: A.J. Ayer. *Language, Truth and Logic*. Pinguin books, p17

در چنین شرایطی بود که جان آستین^۸ با طرح نظریه کنش‌گفتار، این تلقی صرفاً بازنمایانه از زبان را به چالش کشید. آستین نشان داد که گفتار همواره صرفاً برای توصیف واقعیت به کار نمی‌رود؛ بلکه می‌تواند خود نوعی کنش باشد و با بیان آن، امری را در جهان اجتماعی پدید آورد. بدین سان آستین معنا را از صدق‌پذیری به کنش‌مندی پیوند زد و مسیر تازه‌ای را در تحلیل زبان گشود.

آستین در کنار ویتگنشتاین^۹ از جمله فلاسفه مسبب «چرخش زبانی»^{۱۰} در زبان‌شناسی است و علی‌رغم وجود تمایز در نظرات، هر دو از زبان به عنوان یک کنش رفتاری یاد کرده‌اند.^{۱۱} درک مشابه این دو از زبان، بنیاد نظری زبان‌شناسی تحلیلی در قرن بیستم را دستخوش تغییرات چشم‌گیری کرد.^{۱۲} با این حال نگاه سیستماتیک و تحلیلی و بیان ساده مطالب توسط آستین نسبت به ویتگنشتاین از یک سو و توجه کم‌تر به نظریان او در شاخه زبان‌شناسی حقوقی از دیگر سو، موجب شد که این پژوهش به تئوری کنش‌رفتاری آستین پردازد و از پرداختن به نظرات ویتگنشتاین احتراز ورزد. این در حالی است که به نظر می‌رسد که آستین، زمینی که ویتگنشتاین مهیا کرده بود را پروراند و النهایه شاگردش سرل، با ادامه راه استاد، آن را به ثمر رساند.

۱-۱- کنش‌گفتاری از منظر جان آستین

آستین معتقد بود که گفتن انجام دادن است.^{۱۳} در حقیقت نگاه پراگماتیک^{۱۴} او به زبان، ناشی از این منطق است که او استفاده از زبان را کنش^{۱۵} می‌داند نه صرفاً یک ابزار برای توصیف جهان و بیان حقایق درست و غلط. بنابراین ما با استفاده از زبان، واقعیت‌های جدید طرح و خلق می‌کنیم (Austin, 1962, 1). برای مثال به دیگران هشدار می‌دهیم؛ آنان را امر و نهی می‌کنیم؛ ایشان را امیدوار می‌کنیم؛ قراردادی خلق می‌کنیم و به خلق واقعیات در عالم اعتبار اهتمام می‌ورزیم. غرض آن که آستین با طرح این مطالب و نظریه، به حلقه‌ای میان نظریات سنتی زبان‌شناسی و پراگماتیسیم تبدیل شد.

در بادی امر، آستین معتقد بود که باید جملات را به دو قسم گزاره اخباری^{۱۶} و گزاره کنشی^{۱۷} تقسیم کرد.

گزاره اخباری نوعی از جمله است که توضیح دهنده حقایق می‌باشد و در نهایت موضوع صدق یا کذب قرار می‌گیرد. برای مثال اگر کسی بگوید: «پایتخت فرانسه، پاریس است» این گزاره از نوع اخباری بوده و موضوع صدق یا کذب قرار می‌گیرد و صادق یا کاذب بودن آن قابل سنجش است.

در مقابل گزاره‌های کنشی، گزاره‌هایی هستند که استعمال آن‌ها موجود و به منزله یک کنش در جهان واقع است و بر خلاف گزاره‌های اخباری قابلیت سنجش صدق یا کذب ندارند. برای مثال اگر گفته شود: «بابت توهینی که به من کردی، تو را می‌بخشم!» این گزاره از نوع کنشی می‌باشد؛ موضوع صدق و کذب قرار نمی‌گیرد؛ محتوای آن (بخشیدن توهین کننده) به محض بیان، واقع می‌شود و

⁸ John Austin

⁹ Wittgenstein

¹⁰ Linguistic Turn

¹¹ Language as an action

^{۱۲} بنیان نظری طرح شده توسط ویتگنشتاین در تئوری بازی زبانی (Language Games) مطرح شده است.

¹³ To say something is to do something.

¹⁴ Pragmatic

¹⁵ Action

¹⁶ Constatives utterance

¹⁷ Performative utterance

برای انجام کاری استعمال می‌شوند. به قول برخی گزاره‌های اخباری موضوع صدق یا کذب قرار می‌گیرند؛ لکن گزاره‌های کنشی موضوع موفق یا ناموفق بودن قرار می‌گیرند.^{۱۸} آستین برای تمییز گزاره کنشی از گزاره اخباری دو ملاک مهم ارائه داد.

۱- ملاک دستورزبانی است که وفق^{۱۹} آن، فعل گزاره کنشی باید اول شخص و در زمان مضارع باشد؛ برای مثال افعالی مثل «قول می‌دهم»، «می‌بخشم» و امثالهما از این دسته هستند.

۲- ملاک واژگانی است که وفق آن، باید بتوان قبل از گزاره کنشی، ترکیب «بدین وسیله»^{۲۰} را افزود. برای مثال افزودن این ترکیب به قبل از عبارت «قول می‌دهم» به گربه شما غذا بدهم» باعث ترقی معنایی گزاره می‌شود؛ حال آن که افزودن همین ترکیب «بدین وسیله» به قبل از گزاره اخباری نظیر «امروز دمای هوا ۱۵ درجه سلسیوس است» باعث تنزل معنای گزاره می‌شود.

رفته‌رفته آستین در صحت جزئیات تقسیم‌بندی پیش‌گفته تردید کرد؛ چرا که به نظرش در گزاره‌های اخباری نیز کنش مشخصی صورت می‌پذیرد و آن کنش، بیان حقایق است. در واقع گوینده از طریق گزاره اخباری نیز دارد حقایقی را تبیین می‌کند و این خود یک کنش است. در خصوص معیارهای تمایز این دو سطح از گزاره‌ها نیز آستین اینگونه استدلال کرد که همانطور که در گزاره‌های کنشی می‌توان از ترکیب «بدین وسیله» استفاده کرد؛ استعمال آن در گزاره‌های اخباری نیز خالی از وجه نیست چونان که می‌توان گفت: «بدین وسیله دستور می‌دهم که آقای A اخراج شود»، استعمال آن در گزاره‌های اخباری نیز محکوم به بطلان نیست؛ برای مثال می‌توان گفت: «بدین وسیله اذعان دارم که پایتخت فرانسه پاریس است». پرواضح است که گزاره مذکور هر دو ملاک پیش‌گفته را دربردارند. بنابراین او بر مبنای این تردید پیش‌آمده و با تمسک به توجیه اخیر، تقسیم‌بندی مزبور را کنار نهاد و درصدد طرح و تبیین نظریه جامع‌تری برآمد.

نتیجه آن که آستین نخستین کسی بود که به نقش فعل و به تبع آن، جمله در فرآیند گفتمان اشاره کرد. به گفته وی، فعل در بسیاری از موارد، فقط اطلاعات مبادله نمی‌کند؛ بلکه خود، معادل عمل است. برای مثال، وقتی شخصی می‌گوید: «معذرت می‌خواهم»، عمل عذرخواهی‌اش درست موقعی به وقوع می‌پیوندد؛ که این جمله را بر زبان می‌آورد. در چنین مواردی، «گفتن» برابر با «کنش» است و گوینده، با به زبان آوردن این جمله‌ها کاری انجام می‌دهد. (کاظم لطفی‌پور، ۱۳۷۲، ۱۰) مثال دیگر این که بنا بر ماده ۱۹۱ قانون مدنی^{۲۱} (زین پس: ق.م.) عقد اصولاً با الفاظ دال بر قصد انشا محقق می‌شود؛ بنابراین استفاده از الفاظ (آنچه که در فقه از آن به صیغه عقد تعبیر می‌شود) کنشی است که نتیجه‌ی آن وقوع یک عقد است. بنابراین اگر خریدار در برابر ایجاب فروشنده برای فروش یک دستگاه گوشی تلفن همراه، فعل «خریدم»، «قبول کردم» یا هر فعل دیگری که دلالت بر این مفهوم دارد را استعمال کند؛ حقیقتاً کنشی را انجام داده است که این کنش دارای آثاری (و لو اعتباری) خواهد بود. بند ۱ ماده ۳۶۲ ق.م. نمونه‌ای از همین آثار است.^{۲۲}

¹⁸ ...On the other hand, performative utterances are made to do something. Thus, they are neither true nor false, but happy or unhappy. (Farhin Hossain, 2022, 144)

¹⁹ Grammatical Criterion

²⁰ Hereby

^{۲۱} «عقد محقق می‌شود به قصد انشا به شرط مقرون بودن به چیزی که دلالت بر قصد نماید»

^{۲۲} به مجرد وقوع بیع مشتری مالک مبیع و بایع مالک ثمن می‌شود.

آستین در آخرین نسخه نظریه خود قائل به این شد که کنش‌های گفتاری انسان در سه قالب مضبوط قابل احصا هستند: (Austin, 1962, 94-110)

۱- کنش لفظی^{۲۳}: این کنش به معنای تولید گزاره با استفاده از زبان و بیان آن حتی در غیر مقام مخاطب است. در واقع در این کنش، سازنده گزاره، یکسری آوا و اصوات که تجمع آنها موجد معناست را تولید می‌کند؛ کلمات حاصله را با نسبت خاصی در کنار هم می‌چیند و گزاره‌ای را پدید می‌آورد. این گزاره به صورت بالقوه قابلیت فهم دارد؛ لکن لزومی ندارد که مخاطب داشته باشد و چه بسا اصلاً از دهان سازنده‌ی آن خارج نشود.

۲- کنش مقصودی^{۲۴}: در این کنش، معنا و مفهومی که از کنش لفظی و بیان آن اراده شده است؛ مطمح نظر قرار می‌گیرد. در واقع این کنش، متکی به قصد گوینده، قراردادهای اجتماعی، بافت موقعیتی و نیروی پنهان در پشت گفتار است و در یک کلام به عنوان قلب کنش لفظی مطرح است. برای مثال وقتی گوینده اظهار می‌کند: «فوراً لباس من را بشور!» در واقع این گزاره در درون خود متضمن «دستور و فرمان» و «فوریت» است که از آن به عنوان کنش مقصودی یاد می‌شود و نمودار غرض گوینده از استعمال آن است. این کنش نیز مانند کنش لفظی لزوماً نیازی به قرار گرفتن در مقام مخاطب ندارد. برای مثال ممکن است شخصی در دفترچه خاطراتش بنویسد: «از پدرم بابت مهیا کردن یک زندگی مرفه برای خانواده‌مان، متشکرم!» در این گزاره اساساً مخاطبی وجود ندارد و مقصود گوینده از این گزاره، «سپاس‌گزاری» است.

۳- کنش پیامدی^{۲۵}: کنشی است که دربردارنده تأثیری است که کنش لفظی گوینده در مخاطب آن ایجاد می‌کند. در این سطح از کنش زبانی به دنبال تأثیری هستیم که گوینده گزاره از استعمال آن در دیگران ایجاد کرده است؛ بنابراین اگر شخصی به دیگری گزاره «فوراً از اتاق من خارج شو!» را بگوید؛ این گزاره این پتانسیل را دارد که مخاطبش را ناراحت کند یا باعث ترسیدن او شود و تأثیری از این قبیل بر وی بگذارد. لازم به ذکر است؛ که در این سطح از کنش زبانی بر خلاف کنش لفظی، وجود مخاطب الزامی است.

جوهره نظریه آستین، شناخت آنچه که او تحت عنوان افعال مضمون در سخن، در فصل ۱۲ کتابش مطرح کرده است؛ می‌باشد. به عقیده او گزاره‌های مقصودی بر پایه افعالی شکل می‌گیرند و این‌ها «افعال مضمون در سخن» نام دارند. در واقع از افعالی در گزاره‌های مقصودی جهت نمایاندن مقصود گوینده‌شان، استفاده می‌شود که این افعال قابل احصا و تقسیم‌بندی هستند. آستین افعال مضمون در سخن را با تردید و نه به صورت قطعی، در پنج دسته بیان می‌کند. (Ibid, 150) افعال حکمی^{۲۶}، افعال کرداری^{۲۷}، افعال التزامی^{۲۸}، افعال رفتاری^{۲۹} و افعال توضیحی^{۳۰}، پنج دسته از افعال مضمون در سخن هستند که او آنان را احصا کرده است.

²³ Locutionary Act

²⁴ Illocutionary Act

²⁵ Perlocutionary Act

²⁶ Verdictives

²⁷ Exercitives

²⁸ Commissives

²⁹ Behabitives

³⁰ Expositives

الف) افعال حکمی افعالی هستند که توسط قضات یا داوران مورد استفاده قرار می‌گیرند و متضمن یک حکم هستند مثل افعال «تبرئه می‌کنم» یا «محکوم می‌نمایم»

ب) افعال کرداری دلالت بر رفتار خاصی می‌کنند برای مثال افعال «عذرخواهی می‌کنم» یا «تمنا می‌کنم»

پ) افعال التزامی دلالت بر التزام یا و تعهد گوینده بر امری خاص دارد؛ برای مثال افعال «متعهد می‌شوم» یا «قول می‌دهم»

ت) افعال رفتاری دلالت بر واکنش افراد به رفتارهای دیگران دارد مثل واکنش شخصی به قهرمان شدن دیگری که در قالب فعل «تبریک می‌گوییم» متجلی می‌شود.

ث) افعال توضیحی که دلالت بر شرح دیدگاه‌ها یا نظرات دارد مثل فعل «تصدیق می‌کنم» یا «مخالف هستم»

نتیجه آن که آستین در مقابله پوزتیویست‌ها ابتدا تقسیم‌بندی گزاره به اخباری و کنشی را طرح کرد و سپس با پی بردن به این موضوع که حتی گزاره‌های اخباری نیز کنش محسوب می‌شوند؛ تمامی گزاره‌ها را اساساً کنش گفتاری دانست و این کنش‌ها را در سه سطح لفظی، مقصودی و پیامدی تقسیم‌بندی کرد. النهایه گزاره‌های مقصودی را به واسطه افعال مضمون در سخن، قابل تشخیص و شناسایی دانست.

۱-۲- کنش گفتاری از منظر جان سرل^{۳۱}

گفته شد که آستین نخستین کسی بود که نشان داد؛ برخی افعال در زبان صرفاً توصیف‌کننده واقعیت نیستند؛ بلکه خود به محض گفتن، عملی را در جهان محقق می‌سازند. او برای تبیین این نوع افعال که آن‌ها را «افعال مضمون در سخن» می‌نامید؛ دسته‌بندی پنج‌گانه شامل افعال حکمی، کرداری، التزامی، رفتاری و توضیحی ارائه کرد. در این رویکرد، تمرکز آستین بر «نوع فعل» و ویژگی واژگانی و نحوی آن بود؛ یعنی تلاش داشت افعالی را که در مقام گفتار، بیانگر نوعی کنش خاص‌اند؛ صرفاً بر اساس محتوای صوری و نقش زبانی‌شان طبقه‌بندی کند. به همین دلیل این تقسیم‌بندی بیشتر جنبه واژگانی و توصیفی دارد و آستین نیز آن را قطعی و نهایی نمی‌دانست و تصریح کرد که هنوز جای اصلاح و بازنگری دارد.

در مقابل، جان سرل با هدف نظام‌مند کردن نظریه کنش‌گفتار و رفع ابهامات طبقه‌بندی آستین، دسته‌بندی تازه‌ای از افعال مضمون ارائه داد. سرل به جای تکیه بر شکل صوری و واژگانی افعال، به «نیروی مقصودی» آن‌ها توجه کرد و کوشید بر اساس جهت روانی و کارکرد اجتماعی گفتار، همه کنش‌های مقصودی را در پنج گروه فراگیر قرار دهد.^{۳۲}

در این نگاه، تمرکز اصلی بر این است که گوینده با گفتن جمله چه هدفی را دنبال می‌کند؟ چه نوع تعهد یا اثر اجتماعی را ایجاد می‌نماید؟ به این ترتیب، دسته‌بندی سرل بر خلاف دسته‌بندی مقدماتی آستین، یک طبقه‌بندی منطقی و کارکردی است که نه بر نوع واژه بلکه بر کارکرد گفتار استوار است و امروزه به عنوان تقسیم‌بندی کلاسیک و معیار در نظریه کنش‌گفتار پذیرفته می‌شود.

³¹ John Searle

³² برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: John Searle, An Essay in the Philosophy of Language, Cambridge University Press, 1969

سرل، شاگرد آستین در ابتدای کتاب بیان و معنا که در سال ۱۹۷۹ منتشر شده است؛ اولین هدف خود از نوشتن این کتاب را توسعه تقسیم‌بندی ارائه شده توسط استادش از کنش مقصودی و ارائه تقسیم‌بندی منطقی از این کنش اظهار کرده است. (Searle, 1979, 1) او کنش مقصودی را به پنج دسته ذیل منحصر دانسته است:

- ۱- کنش اظهاری^{۳۳}: در این کنش، گوینده نظر خود را درباره حوادث و واقعیات بیان می‌کند. برای مثال جمله «به نظرم علت پیروزی ایران در جنگ، ایمان راسخ بوده است» متضمن این نوع از کنش است.
 - ۲- کنش ترغیبی^{۳۴}: در این کنش، گوینده مخاطب خود را به رفتاری (فعل یا ترک فعل) ترغیب می‌کند و گوینده در مقام اجبار یا ترغیب برای انجام آن رفتار است. برای مثال «شما را به رای دادن توصیه می‌کنم»
 - ۳- کنش تعهدی^{۳۵}: به واسطه کنش تعهدی، گوینده خود یا دیگری را ملتزم و متعهد به امری در آینده می‌کند. برای مثال «قول می‌دهم که در امتحان ریاضی تقلب نکنم» یا «شما ملزم به جبران خسارت وارده به من هستید»
 - ۴- کنش عاطفی^{۳۶}: کنشی است که مبین حالات روانی و معنوی و عاطفی گوینده آن است؛ برای مثال «تبریک می‌گویم» یا «از موفقیت شما مسرورم»
 - ۵- کنش اعلامی^{۳۷}: در کنش اعلامی گوینده به محض بیان گزاره، شرایط جدیدی را اعلام و ابراز می‌کند؛ برای مثال «عملیات حفر چاه آغاز شد» یا «امتحان ریاضی از ۱۵ نمره خواهد بود»
- نتیجه آن که تفاوت بنیادین تقسیم‌بندی ارائه شده توسط سرل با تقسیم‌بندی آستین در توجه او به نقش و کارکرد افعال در کنش گفتاری است؛ در حالی که آستین تنها به چستی افعال نظر داشته است و همین امر را مبنای تقسیم‌بندی خود از افعال مضمون در سخن قرار داده است.

۱-۳- کاربرد نظریه در تحلیل بندهای قراردادهای

به نظر، نظریه کنش‌گفتار از مهم‌ترین ابزارهای زبان‌شناختی برای تحلیل ماهیت حقوقی بندهای قراردادی است. در میان سطوح سه‌گانه‌ای که آستین تبیین کرده است؛ آنچه برای حقوق قراردادهای اهمیت تعیین‌کننده دارد؛ گزاره‌های مقصودی هستند؛ زیرا این گزاره‌ها بیانگر این هستند که جمله به عنوان یک کنش، چه چیزی را ایجاد می‌کند؟ به عبارت دیگر، آیا جمله صرفاً توصیفی است یا آنکه موجب تعهد است؟

کاربست این نظریه در قراردادهای نشان می‌دهد؛ که بسیاری از عبارات ممکن است به ظاهر شبیه به تعهد باشند؛ اما در واقع از نظر حقوقی تعهدی ایجاد نمی‌کنند. در واقع، در بندهایی از قرارداد، گزاره تعهدآوری ابراز نشده است و تنها نوعی اعلام قصد یا ابراز امیدواری توسط گوینده صورت گرفته است. چنین بندهایی به لحاظ حقوقی فاقد الزام‌اند و به همین دلیل در دسته‌ی بندهای

³³ Representatives act

³⁴ Directive act

³⁵ Commissive act

³⁶ Expressive act

³⁷ Declarative act

غیرتعهدآور قرار می‌گیرند. در مقابل، زمانی که قرارداد عباراتی از قبیل «متعهد می‌شویم ظرف سی روز مبلغ مقرر را پرداخت کنیم» یا «طرف الف موظف است کالای موضوع قرارداد را در تاریخ مشخص تحویل دهد» را دربردارد؛ گزاره قراردادی از نوع تعهدی است و مطابق تحلیل سرل در زمره کنش‌های گفتاری تعهدی^{۳۸} قرار می‌گیرد. در این حالت، گوینده نه صرفاً نیت یا تمایل، بلکه تعهد الزام‌آور برای انجام عملی در آینده را ایجاد کرده است.

اهمیت این تحلیل آن است که حقوق‌دان یا قاضی بتواند فراتر از ظاهر واژگان، قصد واقعی طرفین و نوع کنش گفتاری بندها را شناسایی کند. این امر در قراردادهای بین‌المللی و اسناد مقدماتی و مذاکرات پیش‌قراردادی مانند تفاهم‌نامه‌ها اهمیت ویژه‌ای دارد؛ زیرا در چنین متونی طرفین غالباً به عمد از واژگانی استفاده می‌کنند که بار تعهدی ضعیف یا مبهم دارند؛ مانند واژگان «قصد داریم»، «می‌کوشیم» یا «تمام تلاش خود را خواهیم کرد»، تا از ایجاد تعهد قطعی اجتناب شود. بدین ترتیب نظریه کنش گفتاری، ابزار تحلیلی کارآمدی در اختیار حقوق قراردادهای قرار می‌دهد؛ تا بتواند میان بندهایی که صرفاً بیان نیت یا امیدواری‌اند و بندهایی که واقعاً تعهد حقوقی ایجاد می‌کنند؛ تمایز بگذارد.

۲- اصول همکاری گرایس^{۳۹}

اصل همکاری گرایس توسط فیلسوف زبان، پل گرایس^{۴۰} در سال ۱۹۷۵ در قالب سخنرانی‌اش در دانشگاه هاروارد طرح شد. این اصل یکی از بنیادی‌ترین چارچوب‌ها در حوزه تحلیل گفتمان و کاربردهای زبان محسوب می‌شود. گرایس با اتکا به نگاه عمیق خود به مباحث حوزه زبان‌شناسی معتقد است که ارتباط زبانی صحیح و موفق میان دو یا چند شخص، صرفاً بر پایه تشکیل جملات دستوری صحیح نیست؛ بلکه مرهون مشارکت گوینده و شنونده برای دستیابی به یک گفت و گو با هدفی مشترک است. با عنایت به این که گرایس همچون جان آستین و جان سرل، گفت و گو را فراتر از مباحث زبان، یک کنش قلمداد می‌کند؛ در این راستا اصولی را تدوین و تبیین می‌نماید که وجودشان جهت برقراری یک ارتباط معنادار میان دو یا چند شخص، لازم و ضروری است. ظرافت این تئوری زمانی ظاهر می‌شود که بنا بر نظر گرایس، نقض ظاهری این اصول، منجر به تولید معنای تلویحی می‌شود. لذا این اصول، تنها توصیفی برای ساختار گفتگو نیست؛ بلکه پنجره‌ای به سوی درک عمیق‌تر تعاملات اجتماعی و مکانیزم‌های پیچیده‌ای است که زبان را به ابزاری ظریف و قدرتمند برای ایجاد فهم متقابل تبدیل کرده است. (Grice, 2004, 48) در ادامه اصول چهارگانه گرایس را تبیین خواهیم کرد.

بر اساس نظریه گرایس، توجه صرف به بافت^{۴۱} زبانی کلام و الفاظ مورد استفاده در گزاره‌های زبانی کافی نیست؛ بلکه برخی اصول و قواعد نامشهود در مسیر شکل‌گیری ارتباط زبانی میان گوینده و شنونده موجودند که لاجرم باید مورد توجه واقع شوند. این اصول

³⁸ Commissives

³⁹ Grice's Cooperation Principles

⁴⁰ Paul Grice

⁴¹ Context

و قواعد به بیان گرایس، اصل تعاون^{۴۲} نام دارند. اصل تعاون به چهار اصل راهنما^{۴۳} تقسیم می‌شود که ذیلاً به تفصیل مورد مدافه قرار خواهند گرفت.

۱- اصل کمیت:^{۴۴} این اصل دالّ بر این امر است؛ که داده‌های اطلاعاتی که توسط گوینده ابراز می‌شوند؛ باید به اندازه کافی (نه بیش از حد نیاز و نه کم‌تر از آن) باشند. به بیان بهتر گوینده برای شکل‌گیری یک کنش ارتباطی موثر باید به اندازه کافی داده‌های اطلاعاتی مرتبط با موضوع را به شنونده منتقل کند.^{۴۵} برای مثال چنانچه گوینده گزاره در پاسخ به سوال یک شخص مبنی بر این که «فردا مسابقه فوتبال فرانسه با ایتالیا چه ساعتی شروع می‌شود؟» پاسخ بدهد: «صبح شروع می‌شود»؛ این پاسخ ناقص و غیرکامل است. گوینده‌ی گزاره‌ها برای شکل‌گیری یک کنش ارتباطی موثر باید از انتقال داده‌های غیرضروری و غیرمرتبط با موضوع نیز احتراز کند. حاشیه‌روی منجر به سردرگمی و کاهش کارایی می‌شود.^{۴۶} برای مثال چنانچه گوینده گزاره با نگاه به ساعت خود در پاسخ به سوال فوق‌الذکر پاسخ بدهد: «ساعت ۱۱ و ۳۰ دقیقه‌ی فردا. راستی ساعت‌م را پدر بزرگ مادریم وقتی بچه بودم از ژاپن واسم آورد» آغاز می‌شود؛ اطلاعات ارائه شده غیرضروری و متکی به جزئیات بی‌فایده‌ای است که نیازی به وجود آن‌ها در گفت و گو نیست.

۲- اصل کیفیت:^{۴۷} طبق این اصل باید از بیان آنچه که از صحّت آن مطمئن نیستید و نیز آن چه که به غلط بودنش اطمینان دارید؛ بپرهیزید. دامن زدن به اطلاعات بی‌اساس، شایعات، سخنان بی‌پایه و فاقد شواهد، حدسیات، اکاذیب و امثالهم خلاف مفاد این اصل است.^{۴۸} برای مثال چنانچه گوینده از جملاتی چون «شنیده‌ام...» و امثال آن استفاده کند؛ این اصل را نقض کرده است.

۳- اصل ارتباط:^{۴۹} وفق این اصل گوینده باید در چارچوب یک کنش گفتاری، از گزاره‌های مرتبط با هدف آن کنش بهره‌برد و نباید از گزاره‌های بی‌ارتباط با آن فرآیند ارتباطی استفاده کند. برای مثال او نباید در اثنای بحث از جلسه کاری امروز ظهر با مدیرعامل شرکت رقیب، ناگهان از کیفیت پایین غذایی که هفته گذشته از رستوران سر خیابان خریده است؛ سخن بگوید.

۴- اصل شیوه:^{۵۰} طبق این اصل گوینده باید از ایراد گزاره‌های دارای ابهام^{۵۱}، اجمال^{۵۲} و ابهام احتراز نماید؛ مقصود نظرش را صریحاً ابراز کند و از عنصر نظم در کلامش بهره‌مند شود. استفاده از گزاره‌های چندپهلوی و قابل تفسیر، تلویحی و غیرمنظم، ناقض این اصل است. برای مثال عبارت «من کتاب را با دوستم که خیلی قدیمی بود؛ خواندم» مبهم است زیرا روشن نیست که وصف قدیمی بودن به دوست برمی‌گردد یا کتاب؟ همچنین عبارت «صبحانه خوردم، حمام کردم و از خواب بیدار شدم» نامنظم است؛ چرا که گوینده اول باید از خواب بیدار شود و سپس صبحانه بخورد یا حمام کند.

42 Cooperative Principle

43 Maxim

44 Maxim of Quantity

45 Make your contribution as informative as is required.

46 Do not make your contribution more informative than is required.

47 Maxim of Quality

48 Do not say what you believe to be false... Do not say that for which you lack adequate evidence.

49 Maxim of Relevance

50 Maxim of Manner

51 Obscurity

52 Ambiguity

نقض اصول چهارگانه گرایش توسط گوینده ممکن است؛ عمداً یا سهواً و به دلایل مختلفی باشد. نقض این اصول لزوماً به معنای شکست در برقراری یک ارتباط نیست. گاه گوینده به دلایلی چون پرهیز از رک‌گویی و حفظ ادب، ایجاد طنز و کنایه، فرار از بیان یک پاسخ مستقیم و تمسک به دیپلماسی، ایجاد یک اثر ادبی داستانی، استفاده از آرایه‌های ادبی، متقاعد کردن غیرمستقیم و اموری از این دست، ممکن است که هر یک از اصول همکاری گرایش را نقض کند.

۲-۱- ارتباط با تفسیر بندهای قراردادها

اصول همکاری گرایش نقش تعیین‌کننده‌ای در فهم دقیق قصد و نیت طرف قرارداد دارند؛ زیرا قرارداد در ماهیت خود یک کنش ارتباطی است؛ یعنی طرفین از طریق زبان، به انتقال حقوق و تعهدات به یکدیگر مبادرت می‌ورزند. اگر این انتقال صرفاً بر سطح واژگان متکی باشد و با نادیده گرفتن قواعد بنیادین همکاری صورت گیرد؛ امکان سوءبرداشت و تفسیرهای متفاوت فراهم می‌شود. از همین رو، رعایت اصول چهارگانه گرایش، معیاری برای تشخیص صداقت، صراحت و کارآمدی اراده طرفین در متن قرارداد است.

اصل کمیت ایجاب می‌کند که طرفین، اطلاعات کافی و دقیق را در متن قرارداد وارد کنند. بنابراین هر جا جزئیات لازم برای یک تعهد الزام‌آور حذف شود؛ می‌توان استنباط کرد که قصد واقعی آن‌ها ایجاد تعهد نبوده است. اصل کیفیت تضمین می‌کند که گزاره‌های مندرج در قرارداد، متکی به واقعیت و قابل اعتماد باشند. اگر بندی صرفاً مبتنی بر امید، حدس یا بیان غیرقطعی باشد؛ نشان می‌دهد که طرفین به دنبال تعهد الزام‌آور نبوده‌اند. اصل ربط نیز بیانگر این است که گزاره‌های قراردادی باید ارتباط مستقیم با موضوع و هدف قرارداد داشته باشند؛ در غیر این صورت، بندهایی که صرفاً بیانگر امید یا نیت کلی‌اند؛ از دایره تعهدات خارج خواهند شد. سرانجام، اصل شیوه ایجاب می‌کند؛ که طرفین از ابهام و چندپهلویی بپرهیزند و مقاصد خود را شفاف و منظم بیان کنند. نقض این اصل معمولاً نشانه آن است؛ که گوینده آگاهانه یا ناآگاهانه از بیان صریح یک تعهد حقوقی اجتناب کرده است.

به این ترتیب، اصول همکاری گرایش ابزار تحلیلی مؤثری برای فراتر رفتن از ظاهر الفاظ قرارداد و رسیدن به قصد واقعی طرفین فراهم می‌آورند. قاضی یا حقوق‌دان، با بررسی میزان رعایت یا نقض این اصول می‌تواند دریابد که آیا طرفین حقیقتاً در پی ایجاد تعهد الزام‌آور بوده‌اند یا صرفاً قصد داشته‌اند نیت و تمایل خود را ابراز کنند؟ بدین‌سان، این اصول پلی میان تحلیل زبان‌شناختی و کشف اراده حقوقی طرفین ایجاد می‌کنند و امکان تفسیر دقیق‌تر قراردادها را فراهم می‌آورد. به عنوان نمونه، وقتی در قراردادی آمده باشد «طرفین قصد دارند در آینده مذاکراتی را برای همکاری بیشتر آغاز کنند»، این عبارت از منظر اصل کمیت اطلاعات لازم برای یک تعهد الزام‌آور (مانند زمان، موضوع، شرایط اجرا) را ارائه نمی‌دهد و از حیث اصل شیوه نیز فاقد صراحت و قطعیت است. بنابراین به طور ضمنی به مخاطب القا می‌کند که این بند تنها جنبه اعلامی دارد و فاقد ضمانت اجراست. به همین ترتیب عباراتی نظیر «طرفین تمام تلاش خود را خواهند کرد» یا «امید است که همکاری‌ها گسترش یابد» نیز به دلیل نقض اصل کیفیت یا اصل شیوه، نشان‌دهنده فقدان قصد تعهدی‌اند و در دسته بندهای غیرتعهدآور جای می‌گیرند.

وقتی بند قراردادی کاملاً منطبق با اصول همکاری است؛ یعنی اطلاعات لازم و کافی ارائه می‌دهد؛ از حیث کیفیت قابل اتکا و صادق است؛ ارتباط مستقیم با موضوع دارد و از نظر شیوه صریح و روشن است. در چنین حالتی مخاطب آن را به مثابه تعهد الزام‌آور تلقی می‌کند. بنابراین اصول گرایس امکان آن را فراهم می‌آورند که با تحلیل میزان رعایت یا نقض این قواعد در متن قرارداد، بتوان میان بندهای الزام‌آور و غیرتعهدآور تمایز گذاشت.

۲-۲- نقض هدفمند اصول همکاری گرایس

در برخی متون قراردادی، نقض یا دست‌کم عدول حساب‌شده از اصول همکاری گرایس، نه یک عارضه تصادفی، بلکه حاصل منطق نهادی قرارداد و انگیزه‌های راهبردی طرفین است. قرارداد یک واقعه‌ی ارتباطی دوگانه است. از یک سو باید همکاری را ممکن کند و تعهدات را تثبیت نماید و از سوی دیگر ابزار چانه‌زنی و مدیریت ریسک در برابر آینده‌ای نامطمئن است. همین دوگانگی باعث می‌شود طرفین، در موضعی به طور عامدانه از حد کفایت اطلاعات بکاهند؛ صدق‌گویی را با ملاحظات احتمالی و شروط ضمنی مقید کنند؛ ربط مستقیم به موضوع را با گزاره‌های آرمانی یا سیاست‌گذارانه بیامیزند و شفافیت و صراحت را با ابهام‌های سنجیده جایگزین کنند. همه این‌ها برای حفظ انعطاف، کاهش مسئولیت، یا انتقال هزینه‌های تفسیر به طرف مقابل یا مرجع رسیدگی (در زمان بروز اختلاف) انجام می‌شود.

اصل کمیت در قرارداد بیش از سایر اصول، موضوع نقض هدفمند قرار می‌گیرد. در مرحله مذاکرات پیش‌قراردادی^{۵۳}، طرفی که از وضعیت آینده، قدرت تأمین یا حدود توانمندی‌های خود مطمئن نیست؛ از درج حدود و ثغور دقیق تعهد می‌گریزد تا فضایی برای تطبیق با وضعیت آتی خود نگه دارد. عباراتی مانند «برای تحقق هدف همکاری خواهیم کوشید» معمولاً فاعل را جمعی و نامعین می‌داند؛ عمل را در سطح آرمان بیان می‌کند؛ معیار انجام را به واژگان باز و ارتجاعی چون «به شکل مناسب» یا «به نحو مقتضی» می‌سپارد و زمان را به آینده‌ای بی‌تاریخ و نامعین حواله می‌دهد. این تقلیل اطلاع‌رسانی، به ظاهر نقض کمیت است؛ اما در منطق چانه‌زنی نشانه‌ای از عدم قصد الزام قطعی تلقی می‌شود یا معنای تلویحی «عدم تعهد» را به اذهان متبادر می‌کند. (Carvalho Viegas, 2017, 18-20)

اصل کیفیت نیز با ابزارهای زبانی کاهش صدق ادعا، مقید می‌شود. شیوه متعارف، افزودن قیدهایی است که گزاره را از قلمرو گزاره‌های واقعی آزمون‌پذیر^{۵۴} خارج کرده و به تعهد به وسیله بدل می‌کند. گزاره‌هایی چون «تمام تلاش متعارف خود را به عمل خواهیم آورد»، «مشروط به امکان تأمین»، «در حد مقدورات» و امثال این‌ها، به ظاهر راست‌گویی را نقض نمی‌کنند؛ اما معیار صدق را چنان کش می‌آورند؛ که مخاطب نتواند در آینده اثبات کند تعهد نقض شده است؛ مگر با اثبات قصور آشکار نسبت به استانداردی که خود مبهم بیان شده است. در این جا کنش گفتاری از سنخ تعهدی باقی می‌ماند؛ اما نیروی مقصودی آن تضعیف می‌شود.

⁵³ Preliminary Agreements

⁵⁴ ابزاری که پیش‌تر گفته شد که فلاسفه زبان‌شناس پوزتیویست بر آن اصرار داشتند.

در خصوص اصل ربط، ممکن است در قراردادها آگاهانه بندهایی بگنجانند؛ که پیوند مستقیم با تعهدات اجرایی ندارند؛ اما در ساحت سیاست‌گذاری رابطه بین طرفین یا مدیریت انتظارات عمل می‌کنند. بندهای مأموریت، ارزش‌های مشترک، نیت گسترش همکاری، یا ارجاع به پروژه‌های آتی موضوع مذاکره، از منظر کنش‌گفتاری عمدتاً اعلانی یا اظهاری‌اند نه تعهدی، و وجودشان به مخاطب القا می‌کند که متعاقبین در پی تثبیت فضای تعامل‌اند نه ایجاد ضمانت‌اجرا.

اصل شیوه بیشتر از رهگذر ابهام‌های سنجیده و اصطلاحات باز‌نقض می‌شود. واژگان و ترکیب‌هایی چون «به‌موقع»، «به‌طور مناسب»، «موجه»، «قابل قبول»، «معقول» و امثال این‌ها که در عبارات قراردادی و قانونی به کثرت یافت می‌شوند؛ به ظاهر وضوح را مخدوش می‌کنند اما در عمل، نقش سوپاپ اطمینان دارند. طرفین، داوری نهایی درباره حدود تکلیف را به معیارهای عرفی یا خرد عرفی می‌سپارند تا در آینده با رجوع به قرائن، عرف تجاری یا کارشناس، تعادل را بازیابی کنند. در این‌جا نیز عدم شفافیت یک هدف ارتباطی است و آن هدف عبارتست از: کاستن از نیروی تعهدی گزاره و انتقال بار تعیین معنا به عرف یا مرجع حل اختلاف در آینده.

در ادامه دلایل اصلی این عدول‌ها تبیین خواهد شد.

نخست، عدم کفایت اطلاعات موجود میان طرفین باعث می‌شود هر کدام، ابهام را به منزله بیمه‌ای در برابر بدترین فرآیند (سناریو) انتخاب کنند. دوم، فرایند نگارش جمعی و استفاده از الگوهای برون‌ساختاری موجب ناهمگونی سبکی و اصطلاحی می‌شود؛ ناهمگونی‌ای که در سطح شیوه و ربط به‌صورت پراکندگی و تداخل نمود پیدا می‌کند. سوم، ملاحظات مسئولیت مدنی و کیفری سبب می‌شود؛ نویسندگان قراردادها از پذیرش تعهدات به نتیجه فاصله بگیرند و تعهدات به وسیله را ترجیح دهند تا بار اثباتی که ممکن است در آینده آنان را مأخوذ کند؛ کاهش یابد.

از منظر کنش‌گفتار، گاه ممکن است طرفین قرارداد به صورت آشکارا اصول پیش‌گفته را نادیده بگیرند که در چنین شرایطی، کاملاً مبرهن است که بند جنبه اعلامی دارد و طرف مقابل حق ندارد از آن ضمانت اجرا استخراج کند. در حالت دیگر، طرفین می‌کوشند؛ حدی از تعهد ظاهری را نمایش دهد تا روند مذاکره بر روی ریل خود پیش برود و با مانع مواجه نشود.

پیامد تفسیری این واقعیت آن است که قاضی یا داور برای کشف قصد واقعی طرفین، نمی‌تواند به ظاهر افعال و صیغه‌ها بسنده کند؛ بلکه باید سنجه‌های گرایسی را به صورت منظم بر بندها اعمال کند و ببیند کدام عنصر کلیدی تعهد از ردیف کمیت حذف شده است؟ صدق ادعا با چه قیودی مقید گردیده است؟ ربط چگونه با عبارات غیرمرتبط آمیخته شده است؟ شفافیت در کنجا با اصطلاحات مبهم، مجمل و چندپهلوی جایگزین گشته است؟ هر جا این چهار کژکاری به‌صورت انباشته رخ دهد؛ تبیین سرلی از کنش حاصل از جمله به سمت اظهاری میل می‌کند و وزن تعهدی آن فرو می‌کاهد. برعکس، جایی که فاعل، عمل، معیار و زمان به‌طور صریح تبیین شده، قیدهای کاستن از صدق به حداقل رسیده؛ پیوند بند با موضوع قرارداد مستقیم و روشن است و در واژگان از ابهام پرهیز شده است؛ می‌توان گفت کنش آن بند، از نوع تعهدآور است.

در نهایت، چرایی فراوانی نقض اصول همکاری در قراردادها را باید در ماهیت آینده‌محور و ریسک‌مدار قراردادها جست‌وجو کرد. قرارداد موفق، هم باید به‌اندازه کافی صریح باشد تا نظام حقوقی بتواند آن را اجرا کند و هم به‌اندازه کافی باز و انعطاف‌پذیر که با

دگرگونی‌های محتمل سازگار باشد و پویایی داشته باشد. تعادل میان این دو سر طیف، دقیقاً همان جایی است که اصول همکاری گرایس و تئوری کنش‌گفتار به کار می‌آید. هر جا عدول‌ها هدفمند و هماهنگ با منطق مدیریت و کنترل ریسک باشند؛ از عدم قصد تعهد حکایت می‌کنند. هر جا این عدول‌ها برطرف شده و ارکان تشکیل تعهد محقق شده باشند؛ قصد الزام‌آور طرفین به نحو اقناع‌کننده‌ای احراز می‌شود.

۳- ضرورت بازشناسی دسته سوم: بندهای نیمه‌تعهد‌آور در قراردادها

تقسیم متعارف بندهای قراردادی به دو دسته‌ی تعهد‌آور^{۵۵} و غیرتعهد‌آور^{۵۶}، در ظاهر ساده و راهگشاست؛ اما تحلیل زبان‌شناختی نشان می‌دهد که این دوگانه، به‌ویژه در متونی که آگاهانه با ابهام و کلی‌گویی نوشته می‌شوند؛ همگی واقعیت‌های تعهدی را پوشش نمی‌دهد. تکیه بر نظریه کنش‌گفتار و اصول همکاری گرایس، نه فقط ابزار تمییز دو سوی این طیف را فراهم می‌کند؛ بلکه ما را به ناحیه‌ی میانی کمتر دیده‌شده‌ای که در آن، گزاره‌ها نه کاملاً الزام‌آورند و نه کاملاً غیرالزامی رهنمون می‌سازد.

در نقطه‌ی نخست این طیف، بندهای تعهد‌آور قرار دارند. در این گونه بندها، کنش‌گفتاری از سنخ «تعهدی» است و گوینده با کنش مقصودی قاطعی، خود را ملتزم به انجام عملی در آینده می‌سازد. گزاره‌هایی چون «متعهد می‌شویم ظرف سی روز مبلغ مقرر را پرداخت کنیم» یا «طرف الف موظف است کالای موضوع قرارداد را در تاریخ مشخص تحویل دهد» صورت‌بندی‌های روشن از همین وضعیت‌اند. ارکان فاعل مشخص، فعل تعهدی، موضوع و زمان انجام کار، به‌نحو صریح و بی‌ابهام بیان می‌شود و مخاطب، پیام را به مثابه ایجاد تعهد حقوقی دریافت می‌کند.

در سوی دیگر طیف، بندهای غیرتعهد‌آور قرار می‌گیرند. بندهایی که یا صرفاً حامل اعلام نیت و امید هستند یا به دلیل نقض اصول همکاری، از صدق، ربط، کفایت یا شیوه‌ی بیان لازم برای ایجاد تعهد برخوردار نیستند. وقتی در قراردادی ذکر می‌شود که: «طرفین قصد دارند در آینده مذاکراتی را برای همکاری بیشتر آغاز کنند»، متن از منظر اصل کمیت، عناصر ضروری یک تکلیف قابل اجرا را عرضه نمی‌کند و از حیث شیوه نیز فاقد قطعیت و صراحت است؛ بنابراین مخاطب، آن را اعلامی و فاقد ضمانت اجرا تلقی می‌کند. همچنین گزاره‌هایی مانند «امید است همکاری‌ها گسترش یابد» یا «طرفین تمام تلاش خود را خواهند کرد» در خوانش رایج، به دلیل اتکا به امید یا کلی‌گویی و ابهام، ذیل بندهای غیرتعهد‌آور قرار داده می‌شوند.

با این همه، بسنده کردن به این دوگانه^{۵۷}، تصویر واقع‌بینانه‌ای از کاربرد زبان در قراردادها عرضه نمی‌کند. نظریه کنش‌گفتار یادآور می‌شود که «نیروی مقصودی» جمله‌ها شدت و ضعف دارد و کنش تعهدی می‌تواند از قاطع به ضعیف نوسان کند. از سوی دیگر، گرایس نشان می‌دهد که نقض هدفمند اصول کمیت و شیوه، الزام و تعهد‌آوری را الزاماً به صفر نمی‌رساند؛ بلکه ممکن است آن را

⁵⁵ Binding Clauses

⁵⁶ Non-Binding Clauses

⁵⁷ Binary

به «تعهد به وسیله» بدل کند و نیروی تعهدی را تضعیف، اما حفظ نماید. در همین جا است که باید دسته‌ای میانی را به رسمیت شناخت؛ دسته‌ای که می‌توان آن را «بندهای نیمه‌تعهدآور» نامید.

نمونه‌ی برجسته‌ی بندهای نیمه‌تعهدآور، گزاره‌های مبتنی بر «تلاش متعارف» یا «اقدام در حد مقدرات» است. از منظر کنش‌گفتار، این جملات همچنان تعهدی‌اند؛ زیرا گوینده التزام خود به پیگیری فعل مورد نظر را اعلام می‌کند؛ اما افزودن قیودی مانند «تمام تلاش متعارف خود را به عمل خواهیم آورد»، «مشروط به امکان تأمین» یا «در حد مقدرات» معیار صدق را کش می‌آورد و امکان احراز نقض را دشوار می‌کند. نتیجه آن است که تعهد صریح به نتیجه، به تعهدی نرم‌تر و سنجش‌پذیر از رهگذر معیارهای عرفی فروکاسته می‌شود. این تعهد، به‌رغم ضعف، همچنان تعهد است و نمی‌توان آن را در زمره‌ی بیانه‌های کاملاً غیرالزامی نشانند.

دسته‌ی دیگری از بندهای نیمه‌تعهدآور، بندهای برنامه‌ای یا سیاست‌گذارانه‌اند که از اراده‌ی طرفین برای هموار کردن مسیر همکاری حکایت می‌کنند؛ بدون آن که تعهد به نتیجه را تثبیت کنند. صورت‌بندی‌هایی از قبیل «برای تحقق هدف همکاری خواهیم کوشید» یا تکیه بر قیودی کسدار نظیر «به شکل مناسب» و «به نحو مقتضی»، با کاستن از کمیت اطلاعات و شفافیت شیوه، موجبات تفسیر در آینده را فراهم می‌آورند. این‌گونه بندها اگرچه ضمانت‌اجرائی شبیه به بندهای تعهدآور را ندارند؛ اما رفتار متعارف مورد انتظار را مفروض می‌گیرند و در داوری‌های بعدی می‌توانند در کنار عرف و قرائن، در تشخیص قصور یا حسن‌نیت نقش ایفا کنند.

در سطح واژگان نیز، کاربرد سنجیده‌ی اصطلاحات باز مثل «به‌موقع»، «به‌طور مناسب»، «موجه»، «قابل قبول» و «معقول»، دقیقاً برای همین کارکرد است. شفافیت مطلق کنار گذاشته می‌شود تا قاضی یا داور، در آینده با مراجعه به عرف و قرائن و استانداردهای حرفه‌ای، گزاره را تفسیر نماید. این راهبرد زبانی، نیروی تعهدی را کاهش می‌دهد بی آن که آن را از میان بردارد؛ معنای دقیق بند به جای آن‌که در متن تثبیت شود؛ به فرآیند تفسیری بعدی سپرده می‌شود.

در کنار این دسته‌ی میانی، باید به نوع دیگری از بندها نیز توجه داشت که هرچند در تقسیم‌بندی سنتی به‌عنوان تعهدآور شناخته می‌شوند؛ اما ویژگی خاصی دارند. آن‌ها حتی پس از پایان قرارداد نیز به حیات خود ادامه می‌دهند. شروطی چون عدم افشای اطلاعات محرمانه، شیوه حل و فصل اختلافات و شرط عدم رقابت نمونه‌هایی از این دست‌اند. این بندها نشان می‌دهند که الزام‌آوری همیشه هم‌زمان با بقای قرارداد اصلی سنجیده نمی‌شود و می‌تواند مستقل از آن استمرار یابد. اشاره به این موارد، اگرچه خارج از بحث نیمه‌تعهدآور بودن است؛ اما اهمیتش در این است که یک بار دیگر طیفی بودن مفهوم الزام‌آوری و ضرورت رهایی از نگاه باینری را آشکار می‌سازد.

نتیجه به روشنی مؤید این معناست که الزام‌آوری در قرارداد، مفهومی طیفی است. هرچا ارکان تعهد به صراحت و کفایت بیان شده باشد؛ آن بند تعهدآور است. هرچا گزاره صرفاً حامل امید و اعلام موضع باشد؛ بند غیرتعهدآور است؛ اما میان این دو، دسته‌ای از بندها قرار دارند که به واسطه‌ی ابهام سنجیده، قیود کاستن از صدق و کلی‌گویی هدایت‌شده، «نیمه‌تعهدآور» محسوب می‌شوند. نه آن قدر قوی که نتیجه را تضمین کنند و نه آن قدر ضعیف که هیچ اثر تعهدی نداشته باشند. پذیرش این دسته‌ی سوم، همسو با منطق کنش‌گفتار و اصول همکاری گرایس، تصویر دقیق‌تری از واقعیت نگارش و اجرای قراردادها به دست می‌دهد و می‌تواند در دکترین و رویه قضایی، به تمایزگذاری‌های منصفانه‌تر بیانجامد.

نتیجه

این پژوهش نشان می‌دهد که می‌توان با تکیه بر تحلیل زبانی و در چارچوب نظریه کنش‌گفتار و اصول همکاری گرایس، مرزی روشن میان بندهای تعهدآور و بندهای صرفاً اعلامی یا نیت‌محور ترسیم کرد. نوآوری مقاله در پیوند دادن دو دستگاه نظری و ارائه مدلی تحلیلی است که مفسر یا قاضی را از اتکای صرف به ظاهر واژگان به سوی سنجش «نیروی کنشی» بندها سوق می‌دهد. بر پایه این تحلیل، ساختار بندها سه‌گانه است:

نخست، بندهای تعهدی صریح که با افعالی مانند «تعهد می‌شوم» یا «موظف است» و رعایت اصول کمیت، کیفیت، ربط و شیوه شکل می‌گیرند و دارای اثر الزام‌آورند.

دوم، بندهای نیمه‌تعهدی یا تعهد نرم که با فیودی چون «تمام تلاش متعارف» یا «مشروط به امکان» وزن تعهد را کاهش داده و آن را به رفتار متعارف قابل سنجش فرو می‌کاهند.

سوم، بندهای غیرتعهدی که بیشتر جنبه برنامه‌ای یا اعلامی دارند و به سبب نقض یا دورزدن اصول گرایس، تعهد قابل مطالبه ایجاد نمی‌کنند.

نتیجه عملی این مدل آن است که تفسیر قرارداد باید نه بر اساس واژه‌های منفرد، بلکه بر مبنای تحلیل هماهنگی بندها با اصول همکاری انجام شود تا مشخص گردد در کجا کم‌گویی، ابهام یا بی‌ربطی، نیروی تعهد را تضعیف کرده است. در مقابل، صراحت در تعیین فاعل تعهد، فعل دقیق، معیار سنجش وفای به عهد و زمان‌بندی، موجب تقویت اثر الزام‌آور می‌شود. با اینکه پژوهش حاضر ماهیت نظری دارد، می‌تواند به عنوان یک چک‌لیست زبانی برای نگارش و تفسیر قراردادها به کار رود و در عمل، دقت در تشخیص قصد مشترک طرفین را افزایش دهد.

فهرست منابع

الف- منابع فارسی

۱. ایزددوست، زهرا و مقداری، صدیقه‌سادات (۱۳۹۷)، «تحلیل نسل جدیدی از لطیفه‌های موسوم به «آقا ما... شما...» در چارچوب اصول همکاری گرایس» مطالعات زبانی و بلاغی، سال هشتم (۱)، ۱۹۱-۲۰۸.
۲. جهان‌بخت، لیلی امید؛ پورحشمتی درگاه، حامد؛ میرزاخواه رودسری، فاطمه (۱۴۰۲) «نقض‌های اصول همکاری گرایس در سوره مجادله» پژوهشنامه زبان و ادب عربی دانشگاه گیلان، سال هفتم (۱)، ۲۷۸-۲۹۸.
۳. حسین‌پور، غلامرضا (۱۴۰۰)، «درنگی در طبقه‌بندی آستین و سرل از افعال مضمون در سخن» فصلنامه فلسفه، (۲)، صص.

۴. خزاعی، سیدعلی و غلامی، یاسر (۱۳۹۲). «معیار سنجش الزام‌آوری توافق‌های مقدماتی با تأکید بر رویه قضایی دادگاه‌های آمریکا». فصلنامه پژوهش حقوق خصوصی، سال هشتم (۹)، ۹۸۹-۹۹۹
۵. خضری، فاروق، وکیلان، حسین و آقاگل‌زاده، زهرا (۱۴۰۰). «زبان به مثابه قدرت قانون». مجله مطالعات حقوقی، (۱۱۱)، ۷۲-۴۱
۶. دزفولیان‌راد، کاظم؛ مرادبکلو، مهدیه (۱۴۰۱). «تحلیل کنش‌های گفتاری بر اساس آراء جان سرل در سه منظومه مهدی اخوان ثالث (آخر شاهنامه، زمستان و از این اوستا)». فصلنامه زبان و ادبیات فارسی، (۲)، صص ۲۴-۱.
۷. رضازاده، میترا، کرانی، اکرم، مرادی، علی، «بررسی کاربردشناختی نظریه کنش‌های گفتاری جان سرل در گفتمان حقوقی: مطالعه مطالعه موردی کارگفت‌های اعضای شوراهای حل اختلاف»، نشریه پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست، ۳۸-۲۲
۸. زرقانی، سیدمهدی و اخلاقی، الهام (۱۳۹۱). «تحلیل ژانر شطح بر اساس نظریه کنش گفتار». پژوهش ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء، سال سوم (۶)، ۶۴-۶۲
۹. ساجدی، ابوالفضل (۱۳۸۱)، «نظریه کنش‌گفتاری آستین و فهم زبان قرآن»، قیسات، (۲۵)، ۱۳۰-۱۲۲
۱۰. صراحی، محمدمبین و غیوری، زهرا (۱۳۹۶). «نقش نقض اصول همکاری گرایس در ساخت کاری‌کلماتور». ادبیات پارسی معاصر، سال هفتم (۲)، ۳۵-۵۰
۱۱. قاسمی‌حامد، عباس؛ پاکباز، سیامک (۱۴۰۴)، «مطالعه تطبیقی وانمودسازی قرارداد در حقوق ایران و فرانسه»، فصلنامه تحقیق و توسعه در حقوق تطبیقی، (۲۹)، ۱۴۰-۱۰۴. doi: [10.22034/law.2025.2064870.1668](https://doi.org/10.22034/law.2025.2064870.1668)
۱۲. موسوی، سیده ندا و گلشاهی‌زاده شیرازآبادی، رامین (۱۳۹۱)، «اصل همکاری گرایس در متون خبری؛ بررسی معانی ضمنی دو خبر مشابه در ارتباط با اصل همکاری گرایس» فصلنامه پژوهش‌های ارتباطی، سال نوزدهم (۲)، ۹۰-۶۱.
۱۳. مؤمن، علی و زارع، محمد (۱۴۰۳)، «تحلیل تصنیف و ترجمه متون فقهی بر اساس اصل همکاری گرایس (مطالعه موردی: لمعه دمشقیه)» دو فصلنامه مطالعات ادب اسلامی، سال سوم (۱)، ۳۷-۵۴.
۱۴. وکیلی‌مقدم، محمدحسین (۱۴۰۴)، «مفهوم و اصول تفسیری قراردادهای رابطه محور در فقه و حقوق ایران با مطالعه تطبیقی در حقوق اروپا و آمریکا»، فصلنامه تحقیق و توسعه در حقوق تطبیقی، (۲۹)، ۲۶۵-۲۳۳. doi: [10.22034/law.2025.2060848.1649](https://doi.org/10.22034/law.2025.2060848.1649)

(ب) منابع لاتین

1- Izaddoust, Zahra, & Meqdari, Seddiqeh Sadat (2018 [1397]). Analysis of a new generation of jokes known as “Agha ma... shoma...” within the framework of Grice’s Cooperative Principle. *Studies in Linguistics and Rhetoric*, 8(1), 191–208 (in Persian)

- 2- Jahanbakht, Leili. Omid., Pour-Heshmati Dargah, Hamed & Mirzakhah-Roodsari, Fatemeh. (2023 [1402]). Violations of Grice's Cooperative Principles in Surah al-Mujadilah. *Journal of Arabic Language and Literature, University of Gilan*, 7(1), 278–298 (in Persian)
- 3- Hosseinpour, Gholamreza. (2021 [1400]). A reflection on Austin's and Searle's classification of propositional acts in speech. *Philosophy quarterly*, 2, 39–56 (in Persian)
- 4- Khezai, Seyyed Ali & Gholami, Yaser. (2013 [1392]). Criteria for determining the binding force of preliminary agreements, with an emphasis on U.S. court practice. *quarterly Journal of Private Law Studies*, 8(9), 989–999 (in Persian)
- 5- Khezri, Farough., Vakilian, Hosein & Aghagolzadeh, Zahra. (2021 [1400]). Language as the power of law. *Journal of Legal Studies*, 111, 41–72 (in Persian)
- 6- Dezfoulian-Rad, Kazem. & Moradbaklou, Mahdie. (2022 [1401]). Analysis of speech acts based on John Searle's views in three poetic collections by Mehdi Akhavan Sales (*Akhar-e Shahnameh, Zemestan and Az in Owsta*). *quarterly Journal of Persian Language and Literature*, 2, 1–24 (in Persian)
- 7- Rezazadeh, Mitra., Kerani, Akram., & Moradi, Ali. (n.d.). A pragmalinguistic study of John Searle's theory of speech acts in legal discourse: A case study of the speech acts of the members of Dispute Resolution Councils. *Comparative Studies in Jurisprudence, Law and Politics*, 22–38 (in Persian)
- 8- Zarqani, Seyyed Mahdi & Akhlaqi, Elham. (2012 [1391]). Analysis of the genre of *shath* based on Speech Act Theory. *Journal of Mystical Literature Research, Alzahra University*, 3(6), 62–64 (in Persian)
- 9- Sajedi, Abolfazl. (2002 [1381]). Austin's Speech Act Theory and understanding the language of the Qur'an. *Qabasat*, 25, 122–130 (in Persian)
- 10- Sarahi, Mohammad Amin & Ghayouri, Zahra. (2017 [1396]). The role of violations of Grice's Cooperative Principles in the construction of caricature-words. *Contemporary Persian Literature*, 7(2), 35–50 (in Persian)
- 11- Qasemi-Hamed, Abbas, & Pakbaz, Siamak. (2025 [1404]). A comparative study of contract simulation in Iranian and French law. *quarterly of Research and Development in Comparative Law*, 29, 104–140 doi: [10.22034/law.2025.2064870.1668](https://doi.org/10.22034/law.2025.2064870.1668) (in Persian)
- 12- Mousavi, Seyyede Neda, & Golshahi-zadeh Shirazabadi, Ramin. (2012 [1391]). Grice's Cooperative Principle in news texts: An analysis of implicatures in two

similar news reports with respect to the Cooperative Principle. *Journal of Communication Research*, 19(2), 61–90 (in Persian)

13- Mo'men, Ali., & Zare, Mohammad. (2024 [1403]). An analysis of the drafting and translation of juridical texts based on Grice's Cooperative Principle (Case study: *al-Lum'a al-Dimashqiyya*). *Biannual Journal of Islamic Literature Studies*, 3(1), 37–54 (in Persian)

14- Vakili-Moqaddam, MohammadHosein (2025 [1404]). Concept and principles of the interpretation of relational contracts in Islamic jurisprudence and Iranian law: A comparative study in European and American law. *quarterly of Research and Development in Comparative Law*, 29, 233–265 doi: [10.22034/law.2025.2060848.1649](https://doi.org/10.22034/law.2025.2060848.1649) (in Persian)

15- Austin, John L. (1962). *How to Do Things with Words*. Oxford University Press.

16- Grice, H. P. (2004). *Logic and Conversation*. Harvard University. P1-166.

17- Carnap, Rudolf (1935). *Philosophy and Logical Syntax*. Carnegie Mellon University. P1-34.

18- Hossain, Farhin (2022). Austin on Constative and Performative Utterances: An Analysis. *Thecho.in*, P143-150.

19- Searle, John (1969). *An Essay in the Philosophy of Language*. Cambridge University Press. P1-203.

20- Searle, John R. (1979). *Expression and Meaning: Studies in the Theory of Speech Acts*. Cambridge University Press, P1-187.

21- Viegas, Marcela Carvalho (2017). Comparative Analysis about Binding Preliminary Agreements between Brazil and United States Legal Systems. *Proceedings of the RAIS Conference on Social Sciences and Humanities (October 16–17)*, 17–26.

A Three-Part Classification of Commitment-Related Clauses in Contractual Texts Based on Speech-Act Theory and Grice's Cooperative Principles

Abstract

This article examines the distinction between clauses in contractual instruments that give rise to legally binding obligations and those that merely express the parties' intentions or aspirations and therefore lack enforceability. In numerous contractual and pre-contractual documents—such as memoranda of understanding and letters of intent—language that appears promissory is frequently used, although such provisions do not in fact create legal obligations. Drawing on two foundational frameworks in the philosophy of language—speech-act theory and Paul Grice's cooperative principles—this study proposes an analytical model through which commitment-related clauses can be identified and classified into three distinct categories.

Within this framework, language is understood not merely as descriptive but as performative action capable of generating legal consequences within a contractual text. Among Searle's categories of speech acts, *commissives* are especially significant in contracts because they involve the speaker binding themselves to a future course of conduct. Grice's cooperative principles—quantity, quality, relevance, and manner—further enable assessment of the clarity, sincerity, and communicative adequacy of contractual expressions of commitment.

The central question addressed is whether a purely linguistic analysis of contractual language, independent of external evidence, can yield reliable criteria for differentiating among the three categories of commitment-related clauses. The hypothesis is that a combined analysis grounded in speech-act theory and Gricean pragmatics can illuminate the parties' genuine intentions and provide a linguistic basis for distinguishing binding clauses from non-binding ones, as well as from clauses that occupy an intermediate functional position.

The findings demonstrate that the enforceability of a clause depends primarily on the type of speech act it embodies and the extent to which the cooperative principles are observed in its formulation. Clauses whose structure reflects a commissive act and whose wording satisfies standards of clarity, sufficiency, and relevance are treated as binding, whereas those whose phrasing does not manifest an intention to be legally bound are linguistically identifiable as non-binding. The article concludes that integrating linguistic analysis with the philosophy of language offers a valuable tool for discerning shared contractual intent and assessing the legal validity of contractual provisions.

Keywords: Speech Acts, Grice's Cooperative Principles, Binding Clauses, Non-Binding Clauses